

فهرست مطالب

پیشگفتار ۵

مقدمه ویرایش و چاپ هفتم ۹

کتابُ الوِکَالَةِ (فصل اول: کتاب وکالت) ۲۱

خلاصه و نکات مهم کتاب الوکالة ۷۱

تست های کتاب الوکالة ۷۵

پاسخنامه تشریحی کتاب الوکالة ۷۹

کتاب الإقرار (فصل دوم: کتاب اقرار) ۸۷

خلاصه و نکات مهم کتاب الإقرار ۱۱۹

تست های کتاب الإقرار ۱۲۲

پاسخنامه تشریحی کتاب الإقرار ۱۲۶

کتاب الأیمان (فصل سوم: کتاب قسم (سوگند)) ۱۳۵

القول: فی الیمین - اقسام قسم ۱۳۷

خلاصه و نکات مهم کتاب الأیمان ۱۵۴

تست های کتاب الأیمان ۱۵۵

پاسخنامه تشریحی کتاب الأیمان ۱۵۸

کتابُ الْقَضَاءِ (فصل چهارم: کتاب قضا) ۱۶۱

فصل ۱: الْقَوْلُ فِي صِفَاتِ الْقَاضِي وَمَا يَنَابِسُ ذَلِكَ (فصل اول: صفات قاضی و آنچه که مناسب آن است) ۱۷۵

فصل ۲: الْقَوْلُ فِي وَظَائِفِ الْقَاضِي (فصل دوم: وظایف قاضی) ۱۸۵

فصل ۳: الْقَوْلُ فِي شُرُوطِ سَمَاعِ الدَّعْوَى (فصل سوم: در شرایط شنیدن دعوی) ۱۸۹

فِي جَوَابِ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ (جواب مدعی علیه) ۲۰۶

فصل ۴: الْقَوْلُ فِي الْجَوَابِ بِالْإِقْرَارِ (فصل چهارم: جواب آن به اقرار)..... ۲۰۷

فصل ۵: الْقَوْلُ فِي الْجَوَابِ بِالْإِنْكَارِ (فصل پنجم: جواب آن به انکار)..... ۲۲۰

فروع (چند فرع)..... ۲۴۱

فصل ۶: الْقَوْلُ فِي الشَّاهِدِ وَالْيَمِينِ (فصل ششم: شاهد و قسم)..... ۲۴۳

فصل ۷: الْقَوْلُ فِي السُّكُوتِ (فصل هفتم: سکوت)..... ۲۴۷

فصل ۸: الْقَوْلُ فِي أَحْكَامِ الْحَلْفِ (فصل هشتم: احکام قسم)..... ۲۵۳

فصل ۹: الْقَوْلُ فِي أَحْكَامِ الْيَدِ (فصل نهم: احکام ید)..... ۲۶۲

خاتمه فیها فصلان (پایانی که دو فصل دارد)..... ۲۷۲

الأول: فِي كِتَابِ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ (فصل اول: در کتابت قاضی به قاضی)..... ۲۷۲

الثانی: فِي الْمُقَاصَةِ (فصل دوم: در تقاص است)..... ۲۸۰

خلاصه و نکات مهم کتاب القضا..... ۲۹۳

تست های کتاب القضا..... ۲۹۹

پاسخنامه تشریحی کتاب القضا..... ۳۰۳

فصل پنجم: کتاب الشهادات..... ۳۱۳

الْقَوْلُ فِي صِفَاتِ الشُّهُودِ (صفات شهود (شرائط شهود))..... ۳۱۷

الْقَوْلُ فِيمَا بِهِ يَصِيرُ الشَّاهِدُ شَاهِدًا (چیزی که به واسطه آن، شاهد، شاهد می شود)..... ۳۳۴

الْقَوْلُ فِي أَقْسَامِ الْحُقُوقِ (اقسام حقوق)..... ۳۴۰

فروع (چند فرع)..... ۳۴۷

الْقَوْلُ فِي الشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ (شهادت بر شهادت)..... ۳۴۹

القول: فِي اللُّوَاحِقِ (ملحقات)..... ۳۵۵

خلاصه و نکات مهم کتاب الشهادات..... ۳۷۰

تست های کتاب الشهادات..... ۳۷۶

پاسخنامه تشریحی کتاب الشهادات..... ۳۸۰

مجموعه آزمون های متون فقه و کالت از ۱۳۹۸ الی ۱۴۰۲..... ۳۸۷

آزمون ۱۳۹۸ مرکز و کلاسی قوه قضائیه..... ۳۸۸

پاسخنامه تشریحی آزمون ۱۳۹۸ مرکز و کلاسی قوه قضائیه..... ۳۹۱

آزمون ۱۳۹۹ مرکز و کلاسی قوه قضائیه..... ۳۹۶

پاسخنامه تشریحی آزمون ۱۳۹۹ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۰۱
آزمون ۱۴۰۰ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۱۱
پاسخنامه تشریحی آزمون ۱۴۰۰ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۰۹
آزمون فوق العاده ۱۴۰۱ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۱۷
پاسخنامه تشریحی آزمون فوق العاده ۱۴۰۱ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۱۹
آزمون ۳۰ تیر ماه ۱۴۰۱ نوبت ۱۴۰۰ کانون وکلای دادگستری.....	۴۴۲
پاسخنامه آزمون ۳۰ تیر ماه ۱۴۰۱ نوبت ۱۴۰۰ کانون وکلای دادگستری.....	۴۴۵
آزمون ۱۴۰۲ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۲۸
پاسخنامه تشریحی آزمون ۱۴۰۲ مرکز وکلای قوه قضائیه.....	۴۳۰
آزمون ۱۴۰۲ کانون وکلای دادگستری.....	۴۳۶
پاسخنامه تشریحی آزمون ۱۴۰۲ کانون وکلای دادگستری.....	۴۳۹

فهرست تفصیلی

عقد وکالت، عقدی جائز و اذنی است ۵۵

موارد بطلان وکالت ۵۶

وکالت در محاکم دادگستری ۵۷

وظائف وکیل دادگستری ۵۸

انقلاب دعوی ۵۸

اقرار وکیل علیه موکل خود مسموع نیست ۵۹

اهمیت ذکر تمام حدود اختیارات وکیل ۶۰

وکالت دو یا چند وکیل در دعوی ۶۰

۱- فرض اقامه دعوی وکیل علیه موکل ۶۱

۲- فرض ادعای وکالت، توسط وکیل در دعوی ۶۱

اهمیت بیان تمامی مصادیق در مورد وکالت ۶۲

تفاوت وکیل مدنی و وکیل دادگستری ۶۳

حق الوکالۃ و زمان تعلق آن ۶۳

عدم توسعه مورد وکالت به اشخاص و موارد دیگر ۶۴

فروض وکالت در استیفاء دین ۶۴

قاعده ید امانی وکیل در عقد وکالت ۶۵

فرض وکالت در ودیعه دادن مال به دیگری ۶۶

معامله وکیل با خود ۶۷

فروض اختلاف وکیل با موکل ۶۸

فصل دوم: کتاب الاقرار ۸۷

تعریف اقرار ۸۹

شرایط صحت اقرار و مقتضای ذات اقرار ۹۱

شرط نیست که مقر، خود اقرار را ابتدا بیان کند ۹۳

شرایط مُقرّ به ۹۴

فصل اول: کتاب الوکالۃ ۲۱

تعریف وکالت؛ ویژگی‌های خاص عقد وکالت ۲۳

مُنَجَّر بودن اصل وکالت ۲۵

شرایط وکیل و مُوَكَّل ۲۶

حکم اولی: مسلمان بودن وکیل شرط نیست ۲۹

وکالت سفیه و مُفلس در امور مالی و غیر مالی ۳۲

تعیین وکیل توسط صغیر ۳۳

ندوم شروط موکل و وکیل تا پایان عقد وکالت ۳۳

قُدْرَتِ شَرعی در مورد وکالت شرط است ۳۴

بطلان وکالت در موردی که سبب آن ایجاد نشده ۳۶

فرض وکالت تام‌الاختیار در تمام امور به صورت کلی ۳۸

مورد وکالت باید قابل واگذاری باشد ۴۰

محدوده جاری بودن وکالت در عقود و ایقاعات ۴۱

وکالت در قبض و اقباض عَوَضین ۴۳

وکالت در طلاق به زوجه و به غیر او ۴۳

وکالت در تملیک و حیازات مُباحات ۴۴

مُعَیَّن بودن مورد وکالت ۴۴

اقسام وکالت از حیث حدود اختیارات وکیل ۴۵

اختیار وکیل در مورد وکالت ۴۷

اذن در وکالت مقتضی اذن در مقدمات آن است ۴۷

حدود مورد وکالت ۴۸

وکالت دادن از سوی ولی قهری، جایز است ۵۰

وکالت در وکالت (وکالت در توکیل) ۵۰

حالات و اختیارات وکالت در توکیل ۵۱

وکالت دو یا چند نفر همزمان در یک مورد ۵۳

- ۱۴۳.....عدم انعقاد قسم با هر اسم دیگری به غیر از نام خداوند..... ۱۴۳
- عَدَمٌ مُعَلَّقٌ نَمُودَن قَسَمِ..... ۱۴۴
- فَرُوضٌ مُعَلَّقٌ شَدَن یَمِینِ (تعلیقِ یَمِینِ)..... ۱۴۴
- شَرَاظُ حَالِفِ..... ۱۴۵
- حَکَمٌ مَنَعٌ یَمِینِ تَوَسُّطِ پَدْرِ وَ زَوْجِ..... ۱۴۶
- حَکَمٌ تَکْلِیفِی مُتَعَلِّقٌ قَسَمِ..... ۱۴۷
- فَرَضٌ تَغْیِیرِ کَرْدَنِ رَاجِحِ وَ مَرْجُوحِ..... ۱۴۹
- شَرَطِیَّتِ قَدْرَتِ دَرِ مَحْلُوفِ عَلَیْهِ..... ۱۴۹
- اَثَرُ اِنْعِاقِ قَسَمِ..... ۱۵۰
- تَعْرِیْفِ حَنْثِ..... ۱۵۰
- اِقْسَامُ مُتَعَلِّقِ قَسَمِ (یَمِینِ)..... ۱۵۰
- شَرَاظُ حَنْثِ یَمِینِ..... ۱۵۱
- مَقْدَارُ کَفَّارِهِ حَنْثِ یَمِینِ..... ۱۵۲
- حَکَمٌ اَوَّلِ قَسَمِ (سَوَگَنْدِ) کَرَاهَتِ اِسْتِ..... ۱۵۳
- قَسَمٌ (سَوَگَنْدِ) بَهْ غَیْرِ اَزْ خِداوَنْدِ جَایِزِ اِسْتِ..... ۱۵۳

فصل چهارم: کتاب القضاء ۱۶۱

- تَعْرِیْفِ قِضَاءِ..... ۱۶۴
- جَایِگَهِ قِضَاوَتِ وَ قَاضِیِ..... ۱۶۴
- خَطَرُ قِضَاوَتِ..... ۱۶۴
- اَهْلِیَّتِ قِضَاءِ..... ۱۶۶
- عَدَمُ وَجُوبِ عِینِی قِضَاوَتِ بَرِ فُقِیْهِ..... ۱۶۷
- اِسْتِحْبَابُ وَ کَرَاهَتُ عَارِضِی قِضَاوَتِ..... ۱۶۷
- طَرَحِ دَعْوِی نَزْدِ قَاضِیِ غَیْرِ اَهْلِ..... ۱۶۷
- اِسْتِثْنَاءُ طَرَحِ دَعْوِی نَزْدِ قِضَاوَتِ جُورِ..... ۱۶۸
- فَرَضِی کِهْ قَسَمِ دَرُوعِ جَائِزِ اِسْتِ..... ۱۶۸
- شِیْوَهْ پَرِداخْتِ حَقِّ الزَّحْمَهْ وَ حَقُوقِ قَاضِیِ..... ۱۶۸
- فَرُوضِ رِشْوَهْ دَاَدَنِ وَ رِشْوَهْ گِرَفْتَنِ..... ۱۷۰
- مَوَارِدِ رَدِّ دَاَدَرِسیِ..... ۱۷۱
- اَصْلِ اِعْتِبَارِ اَمْرِ مَخْتُومَهْ وَ مَوَارِدِ رِسیْدِگیِ مَجْدِدِ..... ۱۷۲
- اِسْتِفْادَهْ اَزْ مَترِجَمِ وَ کَارِشْناسِ دَرِ دَاَدِگَهِ..... ۱۷۴

- اِقْرَارُ فِقْطِ بَهْ ضَرَرِ شَخْصِ مُقَرَّرِ نَافِذِ اِسْتِ..... ۹۵
- صَحِیحُ بُوْدَنِ اِقْرَارِ بَهْ مَجْهُوْلِ وَ مِیْهَمِ..... ۹۶
- اِقْرَارُ بَهْ عَامِ وَ کَلِی صَحِیحِ اِسْتِ..... ۹۷
- عَدَمُ تَأْثِیرِ جِهْلِ وَ اِبْهَامِ نَسَبِ بَهْ مُقَرَّرِ بَهْ وَ مُقَرَّرَ لَهْ..... ۱۰۱
- شَرَاظُ مُقَرَّرِ..... ۱۰۲
- عَدَمُ نَفُوذِ اِقْرَارِ سَفِیْهِ دَرِ اَمُورِ مَالِیِ..... ۱۰۲
- اِقْرَارُ وَرِشْکِستَهْ نَسَبِ بَهْ دِینِ..... ۱۰۳
- اِدْعَایِ صَغِیرِ دَرِ مَورِدِ بُلُوغِ خُودِ..... ۱۰۴
- شَرَاظُ مُقَرَّرَ لَهْ: اَهْلِیَّتِ تَمَتُّعِ..... ۱۰۴
- تَکْذِیْبِ اِقْرَارِ تَوَسُّطِ مُقَرَّرَ لَهْ..... ۱۰۵
- اِنْکَارِ بَعْدِ اَزْ اِقْرَارِ مَسْوَوعِ نِیْسَتِ وَ اِقْرَارِ اِخْذِ می شُودِ..... ۱۰۷
- تَخْصِیْصِ یَا تَقْیِیدِ اِقْرَارِ بَهْ مَنزَلَهْیِ اِنْکَارِ بَعْدِ اَزْ اِقْرَارِ نِیْسَتِ..... ۱۰۸
- اِقْرَارِ بَهْ یَکِ عَیْنِ بَهْ نَفْعِ دُوِ یَا چَنْدِ شَخْصِ مَخْتَلَفِ..... ۱۰۹
- اِقْرَارِ بَهْ نَسَبِ..... ۱۱۰
- اِقْرَارِ بَهْ نَسَبِ: فَرَضِ تَصَادُقِ کَبِیرِ..... ۱۱۲
- اِقْرَارِ بَهْ نَسَبِ: فَرَضِ عَدَمِ تَصَادُقِ کَبِیرِ..... ۱۱۳
- اِنْکَارِ بَعْدِ اَزْ اِقْرَارِ بَهْ نَسَبِ صَغِیرِ مَسْوَوعِ نِیْسَتِ..... ۱۱۴
- اِثْبَاتِ نَسَبِ بَا مِیَّتِ نِیازِ بَهْ بَیْنَهْ دَاَرْدِ..... ۱۱۵
- اِقْرَارِ زَوْجِهْ بَهْ وَجُودِ فَرَزَنْدِ مَشْتَرِکِ بَا مِیَّتِ..... ۱۱۶
- فَرَضِ بَهْ نُبُوْتِ نَسَبِ بَهْ صَغِیرِی کِهْ فُوتِ کَرْدَهْ اِسْتِ..... ۱۱۷
- فَرُوضِ اِقْرَارِ وَرْثَهْ بَهْ دِینِ یَا عَیْنِ تَرِکَهْ..... ۱۱۷

فصل سوم: کتاب الایمان ۱۳۵

- اِقْسَامُ قَسَمِ (یَمِینِ / حَلْفِ / سَوَگَنْدِ)..... ۱۳۷
- عَدَمُ اِنْعِاقِ قَسَمِ تَأْکِیدِیِ..... ۱۳۸
- عَدَمُ اِنْعِاقِ قَسَمِ مَنَاشِدَهْ..... ۱۳۸
- مُنْعَقِدُ شَدَنِ یَمِینِ اَلْعَقْدِ..... ۱۳۹
- قَسَمٌ تَنْهَا بَا لَفْظِ مَنْعَقِدِ می شُودِ..... ۱۴۰
- اِنْعِاقِ قَسَمِ تَنْهَا بَا نَامِ خِداوَنْدِ مَتَعَالِ اِمْکَانَ پَدِیْرِ اِسْتِ..... ۱۴۰
- قَسَمٌ بَا اَنچَهْ عَرْفًا نَامِ خِداوَنْدِ اِسْتِ مَنْعَقِدِ می شُودِ..... ۱۴۲
- کِیْفِیَّتِ اِنْشَاءِ قَسَمِ..... ۱۴۲

- ۲۰۱..... دادخواست نیازی به بیان دلیل مُحَقِّق بودن ندارد..... ۲۰۱
- ۲۰۱..... اگر ادعا ظنی باشد نباید جزمی مطرح شود..... ۲۰۲
- ۲۰۲..... ادعای دو نفر مدعی به یک دعوی مسموع است..... ۲۰۲
- ۲۰۲..... طرح دعوی علیه غائب..... ۲۰۴
- ۲۰۴..... طرح دعوی علیه غائب در حق الله و حق الناس..... ۲۰۵
- ۲۰۵..... درخواست اجرای حکم توسط مدعی..... ۲۰۷
- ۲۰۷..... اقرار به عین یا دین توسط مدعی علیه..... ۲۰۸
- ۲۰۸..... حکم به اجرای حق پس از درخواست مدعی..... ۲۰۹
- ۲۰۹..... تعریف حکم قضائی..... ۲۱۰
- ۲۱۰..... کتابت (نوشتن) حکم برای قاضی واجب نیست..... ۲۱۲
- ۲۱۲..... فروض الزام مقرر به آداء دین مقرر له..... ۲۱۳
- ۲۱۳..... فرضی که مقرّب به عین است..... ۲۱۳
- ۲۱۳..... فرضی که مقرّب به دین است..... ۲۱۴
- ۲۱۴..... ادعای اِعْساَر توسط مَقْرَر..... ۲۱۵
- ۲۱۵..... روش پرداخت دین توسط معسر..... ۲۱۷
- ۲۱۷..... شک در مُعْساَر یا مویسر بودن..... ۲۱۸
- ۲۱۸..... مواردی که حبس مدیون جائز نیست..... ۲۱۸
- ۲۱۸..... شَرْطِیَّتِ قَدْرَت و توانایی کار برای معسر..... ۲۱۹
- ۲۱۹..... حکم از دواج و طلاق زن و مردی که مدیون است..... ۲۲۰
- ۲۲۰..... وظیفه قاضی در فرض عدم اطلاع مدعی..... ۲۲۱
- ۲۲۱..... اصل عدم دخالت قاضی در دعوی..... ۲۲۱
- ۲۲۱..... فرض قسم خوردن منکر..... ۲۲۳
- ۲۲۳..... نقض حکم در صورت کذب بودن حَلْف (قَسَم)...... ۲۲۳
- ۲۲۳..... سقوط دعوی با قسم منکر و حکم حاکم..... ۲۲۴
- ۲۲۴..... رد قسم از منکر به مدعی: نکول..... ۲۲۵
- ۲۲۵..... چگونگی صدور حکم پس از نکول منکر..... ۲۲۶
- ۲۲۶..... بازگشت از نکول توسط منکر..... ۲۲۶
- ۲۲۶..... تقاضای اِسْتِمْهَال (مهلت دادن) منکر در قسم..... ۲۲۷
- ۲۲۷..... حق انتخاب مدعی در اقامه بینه و یا قسم دادن منکر..... ۲۲۷
- ۲۲۷..... جائز است با وجود بینه مدعی، منکر را قسم دهد..... ۲۲۸
- ۲۲۸..... اقامه بینه تنها با درخواست مدعی است..... ۱۷۵
- ۱۷۵..... شَرَاْطُ اَهْلِیَّتِ قِضَاء (شَرَاْطُ قَاضِی)..... ۱۷۶
- ۱۷۶..... چگونگی اثبات و احراز شَرَاْطِ قَاضِی..... ۱۷۷
- ۱۷۷..... اثبات شَرَاْطِ قَاضِی نزد اصحاب دعوی..... ۱۷۷
- ۱۷۷..... شرط صدور حکم توسط شخص قاضی..... ۱۷۷
- ۱۷۷..... روش تقسیم صلاحیت محلی در دعوی..... ۱۷۸
- ۱۷۸..... امکان طرح دعوی علیه قاضی..... ۱۷۹
- ۱۷۹..... تَنْفِیْذ و تَأْیِیْدِ حُکْمِ قَاضِی توسط قاضی دیگر..... ۱۸۰
- ۱۸۰..... ادله اثبات دعوی..... ۱۸۰
- ۱۸۰..... حُجِّیَّتِ اسْتِنَاد به علم قاضی..... ۱۸۰
- ۱۸۰..... عدم جواز صدور حکم بر خلاف علم قاضی..... ۱۸۱
- ۱۸۱..... تَنْفِیْذِ حُکْمِ قَبْلِی قَاضِی توسط خودش..... ۱۸۲
- ۱۸۲..... تَنْفِیْذِ حُکْمِ قَاضِی توسط حاکم (قاضی دوم)..... ۱۸۳
- ۱۸۳..... بی اعتباری تَنْفِیْذِ حُکْمِی که شَرَاْطِ تَنْفِیْذِ را ندارد..... ۱۸۳
- ۱۸۳..... روش های اثبات صدور حکم توسط قاضی اول..... ۱۸۵
- ۱۸۵..... ۱- وجوب برقراری عدالت بین خَصْمَیْن: تَسْوِیْه..... ۱۸۶
- ۱۸۶..... ۲- اصل عدم آموزش شیوه تَلِیْقِن در دادگاه..... ۱۸۷
- ۱۸۷..... ۳- روش استماع دعوی طرفین توسط قاضی..... ۱۸۸
- ۱۸۸..... ۴- ترتیب استماع دعوی مدعی و مدعی علیه..... ۱۸۸
- ۱۸۸..... ۵- تقدم طرفی که آغازگر دعوی است..... ۱۸۹
- ۱۸۹..... روش شناسایی و تعریف مدعی و منکر..... ۱۹۰
- ۱۹۰..... شروط استماع دعوی..... ۱۹۰
- ۱۹۰..... ۱- بالغ بودن..... ۱۹۱
- ۱۹۱..... ۲- عاقل بودن..... ۱۹۲
- ۱۹۲..... ۳- رشید بودن مدعی..... ۱۹۲
- ۱۹۲..... ۴- مشخص بودن سِمَت مدعی در دعوی..... ۱۹۲
- ۱۹۲..... ۵- دعوی باید اثر فقهی و حقوقی داشته باشد..... ۱۹۴
- ۱۹۴..... ۶- معلوم بودن مدعی به، ولو به نحو اجمال..... ۱۹۵
- ۱۹۵..... ۷- فِعْلِیَّتِ دَاشْتِنِ دَعْوِی..... ۱۹۷
- ۱۹۷..... ۸- جَزْم در دعوی..... ۱۹۹
- ۱۹۹..... وضعیت دعوی در مواردی که ظنی بیان می شود..... ۲۰۰
- ۲۰۰..... ۹- مُعَیْنِ بُوْدِنِ مَدْعِی عَلَیْهِمْ.....

- ۲۲۹..... روش کشف عدالت بینه توسط قاضی
- ۲۳۰..... روش‌های جرح و تعدیل بینه
- ۲۳۱..... روش دستیابی قاضی به عدالت و فسقِ شهود
- ۲۳۱..... عدم وجوب جستجوی قاضی از عدالت و فسقِ بینه
- ۲۳۳..... جایز نیست قاضی مدعی‌علیه را حبس کند
- ۲۳۳..... فسقِ دو شاهد یا یکی از آنها پس از صدور حکم
- ۲۳۴..... نیازی به ذکر عدالت یا فسق در جرح و تعدیل نیست
- ۲۳۴..... تعارض بینه جرح و تعدیل
- ۲۳۵..... شرط شهادت دادن در دعوی تعدیل
- ۲۳۶..... شهادت به حُسنِ ظاهر بینه
- ۲۳۷..... جریان اصل برائت در امور کیفری
- ۲۳۷..... عدم تأثیرِ نظرِ مدعی‌علیه در حکم حاکم
- ۲۳۸..... صدور حکم با شاهی که عدالتش ثابت نشده است
- ۲۳۸..... تعدادِ شهودِ تعدیل و جرح اثری در پذیرش ندارد
- ۲۳۸..... کفایتِ مقبولیتِ شهادتِ شهود
- ۲۳۹..... اصل بر عدم اعتبار ضمِ یمین
- ۲۴۴..... فروع
- ۱- در صورتی که وارث یا وارث مدعی باشند نیز در طرح دعوی علیه میت باید ضم یمین نمود..... ۲۴۱
- ۲- ضمیمه نمودن قسم در مورد بینه‌ای که در مورد اقرار میت قبل از فوت است..... ۲۴۱
- ۳- اقامه دعوی شخص ثالث نسبت به میت..... ۲۴۲
- ۴- یمین‌العقد در دعوی..... ۲۴۲
- ۵- عدم قابلیت اسقاطِ قسمِ استظهاری..... ۲۴۲
- نصاب شهود در اثبات حقوق مالی..... ۲۴۳
- منظور از دین، تمامی حقوق مالی است..... ۲۴۴
- مقدم نمودن شاهد بر یمین..... ۲۴۵
- فرض چند مدعی بر یک مال..... ۲۴۵
- تقدم بینه بر ثبوت حق..... ۲۴۶
- فرض رجوع شاهد از قسم..... ۲۴۶
- فروض عدم جواب مدعی علیه..... ۲۴۷
- ۲۴۸..... روش‌های فهم جواب مدعی علیه
- ۲۴۸..... جایز بودن مهلت دادن به مدعی علیه
- ۲۴۸..... اثبات یا عدم اثبات دعوی با مدعی
- ۲۴۹..... تأثیر قسم مدعی علیه بر ندانستن مسئله دعوی
- ۲۵۰..... رد ادعای مدعی توسط مدعی علیه
- ۲۵۱..... تبدیل مدعی به منکر و منکر به مدعی
- ۲۵۲..... شرائطِ قسم مورد پذیرش در دادگاه
- ۲۵۴..... مسلمان بودن یا مسلمان نبودن حالف
- ۲۵۵..... عدم اثر بر قسم به غیر از خداوند تعالی
- ۲۵۵..... اصل اولی در کراهت مطلق قسم
- ۲۵۶..... روش قسم خوردن شخص لال
- ۲۵۶..... عدم شرطیتِ عربی بودن صیغه قسم
- ۲۵۶..... تغلیظ قسم توسط قاضی
- بر حالف واجب نیست که تغلیظ قسم را بپذیرد..... ۲۵۷
- عدم جریان وکالت در قسم..... ۲۵۸
- قسم باید در دادگاه و نزد قاضی منعقد شود..... ۲۵۸
- وجوب قطعی و جزمی بودن قسم..... ۲۵۹
- عدم جواز قسم بر مال دیگری و حق دیگری..... ۲۵۹
- قسم در دعوی مالی و غیر مالی اثبات می‌شود..... ۲۶۰
- استحباب موعظه حالف توسط قاضی..... ۲۶۱
- قاعده ید (اماره تصرف) که نشانه مالکیت است..... ۲۶۲
- اشتراک در تصرف بین دو یا چند نفر..... ۲۶۴
- دعوی بین ید خارج از عین و ید داخل در عین..... ۲۶۵
- تعارض بینه و قاعده ید..... ۲۶۶
- فرض اختلاف زوجین در مورد ائاث البیت..... ۲۶۷
- تعارض ید قبلی و ید جدید..... ۲۶۹
- فرض انقلاب دعوی..... ۲۷۰
- فرض از بین رفتن اماره ید..... ۲۷۰
- تعارض بینه داخلی و خارجی..... ۲۷۱
- نفوذ حکم و خاتمه پیدا کردن دعوی به انشاء لفظی..... ۲۷۲
- روش اطلاع از حکم صادر شده توسط قاضی..... ۲۷۲

بیان ذکر خاص در وقت انجام دادن تقاص ۲۹۱

فرض غضب مال مشترک بین دو شریک ۲۹۱

جواز تقاص در هر یک از اقسام حقوق مالی ۲۹۲

فصل پنجم: کتاب الشهادات ۳۱۳

نقشه هوایی شهادت: موارد پذیرش و عدم پذیرش شهادت

در دادگاه ۳۱۵

۱- بالغ بودن ۳۱۷

۲- عاقل بودن ۳۱۸

شهادت کسانی که سهو، نسیان و ... پذیرفته نیست ۳۱۸

۳- ایمان یعنی: شیعه دوازده امامی بودن ۳۱۹

۴- عادل بودن ۳۲۰

عدم قبول شهادت مخالف اصول دین و مخالف ضروری دین ۳۲۱

عدم پذیرش شهادت قذف کننده ۳۲۲

پذیرش (قبول) شهادت کفتر باز ۳۲۳

پذیرش (قبول) شهادت صاحبان مشاغل مکروه ۳۲۳

۵- طهارت مولد (حلال زاده بودن) ۳۲۴

۶- متهم نبودن در مظان اتهام نبودن ۳۲۵

موارد تهمت (اتهام) ۳۲۵

عدم ارتباط خویشاوندی در پذیرش شهادت ۳۲۸

شهادت دوست به نفع یا علیه دوست ۳۳۰

اعتبار صفات شاهد در حین اداء شهادت ۳۳۱

شهادت بر اقرار ۳۳۲

توبه شخصی که به فسق مشهور است ۳۳۳

مبنای قول اصلی شهادت علم به مشاهده است ۳۳۴

علم به واسطه شیوع و شهرت پیدا کردن ۳۳۵

شهادت به استناد امارات و اصول عملیه ۳۳۷

جواز شهادت نابینا (کور)، ناشنوا (کَر) و لال ۳۳۸

نصاب شهود در حق الله: چهار نصاب وجود دارد ۳۴۰

اقسام حق الناس ۳۴۱

شهادت زنان در حقوق الناس ۳۴۲

حد نصاب در اقسام شهادت ۳۴۳

عدم تأثیر امضاء حکم توسط حاکم دوم ۲۷۴

عدم تفاوت بین حق الله و حق الناس در مسئله قبل ۲۷۵

تحمل شهادت و اقامه شهادت ۲۷۵

فرض عدم حضور شهود در دادگاه ۲۷۶

عدم تفاوت بین صدور حکم حضوری و غیابی ۲۷۷

متوقف نمودن حکم توسط حاکم دوم ۲۷۷

فرض از دست دادن یکی از شرائط قضاوت ۲۷۸

اقرار مدعی علیه نزد حاکم دوم ۲۷۹

تعریف تقاص ۲۸۰

موارد جائز بودن و جائز نبودن تقاص ۲۸۰

شرط جواز (جائز بودن) تقاص ۲۸۱

تفاوت مثلی و قیمی بودن مال مورد تقاص ۲۸۱

بررسی چند فرض در تقاص ۲۸۲

تقاص از دین ۲۸۳

متوقف بودن اخذ مال بر تصرف ملک دیگری ۲۸۳

فرض توقف رسیدن به حق بر فروش مال مدیون ۲۸۳

بریء شدن ذمه مدیون پس از تقاص دائن ۲۸۴

جائز بودن تقاص از ودیعه ۲۸۵

تقاص کننده باید به حق خود علم داشته باشد ۲۸۵

عدم جواز تقاص از مالی که مشارکتی است ۲۸۶

فرض عدم جواز تقاص در دو صورت ۲۸۶

عدم جواز تقاص از مالی که جلوتر حق دیگری بر آن مستقر شده است ۲۸۷

تقاص از طرف غیر صاحب حق (دائن) ۲۸۷

جواز تهاتر به جای تقاص ۲۸۷

عدم جواز تقاص فقراء و سادات از مال بدون خمس ۲۸۸

تحقق تقاص با اخذ و تسلط بر مال ۲۸۹

عدم نیاز به اذن حاکم در تقاص ۲۸۹

آشکار شدن اشتباه تقاص کننده بعد از تقاص ۲۹۰

جواز تقاص از عین و منفعت ۲۹۰

وقوع تقاص فقط تا قبل از طرح دعوی امکان دارد ۲۹۱

- ۳۵۶..... اختلاف شهادت شهود با یکدیگر
- ۳۵۷..... یکی بودن مکان و زمان در شهادت شهود
- ۳۵۷..... فرض یکی بودن شهادت دو شاهد
- ۳۵۸..... در فرض تعارض دو بینه تساقط می کنند
- ۳۵۹..... سقوط شهادت‌ها با تعارض شهادت شهود
- ۳۶۰..... فوت، جنون و بیهوشی شهود بعد از شهادت
- ۳۶۰..... فاسق شدن و کفر شهود بعد از اقامه شهادت
- ۳۶۰..... فاسق شدن شاهد اصل
- ۳۶۱..... از دست دادن صفات شهود بعد از اقامه شهادت
- ۳۶۲..... شهادت برای کسی که بعد از مرگش از او ارث می برند بلامانع است
- ۳۶۲..... شهادت وراثت به شخص ثالث
- ۳۶۲..... بازگشت شهود از شهادت قبل از صدور حکم
- ۳۶۳..... بازگشت شهود از شهادت بعد از صدور حکم و استیفاء
- ۳۶۴..... بازگشت شهود از شهادت در صورت شهادت به قتل
- ۳۶۵..... بازگشت شهود از شهادت به حد
- ۳۶۶..... اثبات شهادت ناحق: شهادت زور
- ۳۶۷..... اثبات دروغ بودن شهادت به سرقت
- ۳۶۸..... بازگشت شهود از شهادت به طلاق
- ۳۶۸..... حکم شهادت زور
- ۳۴۴..... شهادت زنان در وقف پذیرفته است
- ۳۴۵..... پذیرش شهادت زنان در مُتَعَلَّق حقوق مالی
- ۳۴۵..... عدم پذیرش شهادت زنان در قصاص
- ۳۴۵..... شهادت زنان در حقوق الناس غیر مالی
- ۳۴۵..... قبول شهادت زنان به تنهایی
- ۳۴۶..... قاعده در مورد شهادت زنان به تنهایی
- ۳۴۶..... استثناء قاعده: میراث مُسْتَهْل
- ۳۴۷..... عدم شرطیت شهادت در عقود و ایقاعات
- ۳۴۷..... تبعیت حکم حاکم از بینه
- ۳۴۷..... حکم اولی: وجوب کفائی تحمل و آدای شهادت
- ۳۴۹..... پذیرش مطلق شهادت بر شهادت در حق الناس
- ۳۴۹..... شهادت بر شهادت در اموال مطلقاً پذیرفته است
- ۳۴۹..... شاهد فرع فقط باید مرد باشد
- ۳۵۰..... شهادت بر شهادت در حد و تعزیر پذیرفته نیست
- ۳۵۱..... شهادت فرع در حد برای اجرای حد پذیرفته نیست
- ۳۵۱..... شهادت بر شهادت در حقوق الله به غیر از حدود
- ۳۵۲..... عدم پذیرش شهادت فرع بر فرع
- ۳۵۲..... تمام اوصاف شاهد اصل در شاهد فرع معتبر است
- ۳۵۳..... فرض شهادت بر شهادت زنان
- ۳۵۳..... شرط اصلی پذیرش شهادت فرع
- ۳۵۴..... انکار شاهد اصل بعد از شهادت شاهد فرع
- ۳۵۵..... یکی بودن اوصافی که شهود بیان می کند

مجموعه آزمون‌های متون فقه و کالت از ۱۳۹۸ الی ۱۴۰۲

۳۸۷.....

فصل اوّل:

الوكالة
كتاب

وكالت

کتاب الوکالة

فصل اول: کتاب وکالت

۱- تعریف وکالت

۲- ماهیت عقد وکالت

۳- ویژگی‌های خاص عقد وکالت (بِتَّسَعُ)

۱- وَهِيَ تَفْوِيضُ أَمْرٍ إِلَى الْغَيْرِ لِيَعْمَلَ لَهُ خَالَ حَيَاتِهِ أَوْ إِرْجَاعُ تَمَشِيَةِ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَيْهِ لَهُ حَالُهَا

۱- تعریف وکالت: وکالت، تفویض (سپردن) کاری به دیگری (وکیل) است تا آن را در حال حیاتش، برایش (برای موکل) انجام دهد؛ یا ارجاع دادن تمشیت (راه انداختن) امری از امور برای او در حال حیاتش به دیگری (وکیل) می‌باشد.

۲- وَهِيَ عَقْدٌ يَحْتَاجُ إِلَى إِجَابٍ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى هَذَا الْمَقْصُودِ

۲- ماهیت عقد وکالت: وکالت عقدی است که به ایجاب احتیاج دارد به هر لفظی که دلالت بر این مقصود نماید.

كَقَوْلِهِ وَكَلَّنَكَ أَوْ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي كَذَا أَوْ فَوَّضْتُهُ إِلَيْكَ وَنَحْوَهَا بَلِ الظَّاهِرُ كِفَايَةُ قَوْلِهِ بَعِ ذَارِي قَاصِدًا
بِهِ التَّفْوِيضُ الْمَذْكُورُ فِيهِ

مثال برای ایجاب عقد وکالت: مانند اینکه گفته شود: «تو را وکیل نمودم» یا «تو وکیل منی در فلان کار» یا «به تو تفویض کردم آن را» و مانند این‌ها. بلکه ظاهر آن است که اگر گفته شود: «خانه ام را بفروش» در حالی که قصدش این باشد که امر فروش خانه به او (به وکیل) تفویض شود، کفایت می‌کند.

وَقَبُولُ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى الرِّضَا بِهِ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهُ يَكْفِي فِيهِ فِعْلٌ مَا وَكَّلَ فِيهِ بَعْدَ الإِجَابِ

و به قبول احتیاج دارد با هر چیزی که دلالت بر رضایت به آن بنماید، بلکه ظاهر آن است که انجام دادن آنچه که در آن به او (به وکیل) و کالت داده شده، بعد از ایجاب، در قبول کفایت می‌کند.

۳- بَلِ الأَقْوَى وَقَوْعُهَا بِالمُعَاظَةِ بِأَنْ سَلَّمَ إِلَيْهِ مَتَاعاً فَتُسَلِّمَهُ لِذَلِكَ

۳- ویژگی های خاص عقد وکالت (یتسّع): بلکه اقوی آن است که وکالت با معاطات واقع می‌شود، به این که کالایی را به جهت فروش به او (به وکیل) بدهد و او (وکیل) به جهت فروش، آن را تحویل بگیرد.

بَلْ لَا يَبْعُدُ تَحَقُّقُهَا بِالْكِتَابَةِ مِنْ طَرَفِ المُوَكَّلِ وَالرِّضَا بِمَا فِيهَا مِنْ طَرَفِ الوَكِيلِ وَإِنْ تَأَخَّرَ وَصُولُهَا إِلَيْهِ مُدَّةً فَلَا يَغْتَبِرُ فِيهَا المُوَالَاةُ تَبَيَّنَ إِجَابَتُهَا وَقَبُولُهَا

بلکه بعید نیست که به نوشتن (کتابت) از طرف موکّل و رضایت به آنچه در آن هست از طرف وکیل تحقق پیدا کند اگرچه وصول آن نوشته مدتی تأخیر بیفتد، پس موالات (توالی عرفی) بین ایجاب و قبول آن (وکالت) معتبر نیست. (شرط نیست)

و بِالْجُمْلَةِ يَتَّسِعُ الأَمْرُ فِيهَا لَا يَتَّسِعُ فِي غَيْرِهَا

(یتسّع): و خلاصه، در امر وکالت (اینجا امر به معنای موضوع و کار است) توسعه‌ای هست که در غیر وکالت نیست،

تذکر: یعنی این توسعه در غیر از عقد وکالت در سایر عقود وجود ندارد.

حَتَّى أَنَّهُ لَوْ قَالَ أَلُوَكَيْلُ أَنَا وَكَيْلُكَ فِي بَيْعِ دَارِكَ مُسْتَفْهِمًا، فَقَالَ نَعَمْ صَحَّ وَتَمَّ وَإِنْ لَمْ نَكْتَفِ بِمِثْلِهِ فِي سَائِرِ العُقُودِ.

مثال: تا جایی که اگر وکیل به طور استفهام (سؤالی) بگوید: «آیا من وکیل تو هستم در فروش خانه ات؟» و پس (موکل) جواب بگوید: «بلی» صحیح است اگرچه مثل این مورد را در سایر عقود کافی ندانیم.

تذکر: یعنی بنابر نظر امام ره در سایر عقود امکان تغییر در ایجاب دهنده (موجب) و قبول کننده (قابل) وجود نداشته باشد.

خلاصه مقدمه:

- ۱- وکالت عقد است لذا نیاز به ایجاب و قبول دارد.
- ۲- ایجاب و قبول با هر لفظی صحیح است و حتی می‌تواند لفظی نباشد.
- ۳- قبول با انجام دادن مورد وکالت توسط وکیل نیز می‌تواند صورت بگیرد.
- ۴- بنابر اقوی یعنی نظر امام ره وکالت با معاطات نیز صورت می‌گیرد.
- ۵- وکالت با کتابت از سوی موکل و رضایت وکیل محقق می‌شود.
- ۶- در وکالت توالی و موالات شرط نیست.
- ۷- در عقد وکالت امکان تغییر موجب و قابل وجود دارد. یعنی وکیل ایجاب نماید و موکل قبول کند.

مسأله ۱

شرط ذات مقتضای عقد وکالت: مَنْجَز بونِ اصلِ وکالت

يَشْتَرِطُ فِيهَا عَلَى الْأَحْوِطِ التَّنْجِيزُ بِمَعْنَى عَدَمِ تَعْلِيقِ أَصْلِ الْوَكَالَةِ عَلَى شَيْءٍ

در وکالت بنابر احتیاط (واجب) تنجیز شرط است؛ یعنی معلق نکردن اصل وکالت بر چیزی،

كَقَوْلِهِ مَثَلًا إِذَا قَدِمَ زَيْدٌ أَوْ أَهْلٌ هِلَالُ الشَّهْرِ وَكُنْتُكَ فِي كَذَا.

مثال برای تعلیق اصل وکالت: مانند اینکه مثلاً: «اگر زید آمد یا اگر هلال اول ماه دیده شد تو را در فلان کار وکیل می‌نمایم».

تذکر: اگر اصل وکالت مُعَلَّقٌ شود، وکالت باطل است.

نَعَمْ لَا بَأْسَ بِتَعْلِيقِ مُتَعَلِّقِهَا

ولی معلق کردن متعلق وکالت (تصرف در وکالت) اشکالی ندارد،

تذکر: اگر مُتَعَلَّقٌ وکالت مُعَلَّقٌ شود، وکالت صحیح است.

كَقَوْلِهِ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي أَنْ تَبِيعَ دَارِي إِذَا قَدِمَ زَيْدٌ أَوْ وَكُنْتُكَ فِي شِرَاءِ كَذَا فِي وَقْتِ كَذَا.

مثال: مانند اینکه: «تو وکیل منی در این که خانه ام را در صورتی که زید بیاید بفروشی» یا «وکالت دادم به تو در خریدن فلان چیز در فلان موقع».

نکته: منظور از مُتَعَلِّق و کالت در اینجا موضوع و کالت و تصرف در مورد و کالت است. یعنی تعلیق در انشاء موجب بطلان و کالت است اما تعلیق در مُنْشَأ موجب بطلان و کالت نیست. در عقد و کالت نمی توان اصل عقد را مُعَلَّق نمود اما می توان موضوع و کالت را مُعَلَّق کرد. پس اگر تصرف در مورد و کالت معلق شود «لا بأس» اشکالی در آن نیست.

مسأله ۲

شُرَاطِطِ وَكَيْلٍ وَ مُوَكَّلٍ^۱

يَشْتَرِطُ فِي كُلِّ مِّنَ الْمُوَكَّلِ وَالْمُوَكَّلِ، الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْقَصْدُ وَالِاخْتِيَارُ

در هر یک از موکل و وکیل، بلوغ و عقل و قصد و اختیار شرط است،

فَلَا يَصِحُّ التَّوَكُّلُ وَلَا التَّوَكُّلُ مِنَ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالْمُكْرَه.

پس وکیل نمودن (وکیل تعیین کردن، وکالت دادن) و وکیل شدن طفل و دیوانه و مُکْرَه (مجبور به عوامل بیرونی) صحیح نیست.

نکته: یعنی صغیر، مجنون و شخصی که اکراه شده است نه می تواند وکیل باشد و نه موکل.

نَعْمَ لَا يَشْتَرِطُ الْبُلُوغُ فِي الْوَكَيْلِ فِي مُجَرَّدِ إِجْرَاءِ الْعَقْدِ عَلَى الْأَقْرَبِ. فَيَصِحُّ تَوْكِيْلُهُ فِيهِ إِذَا كَانَ مُمَيِّزاً مُرَاعِياً لِلشَّرَاطِطِ.^۲

البته در وکیل فقط در اجرای عقد، بنابر اقرب، بلوغ شرط نیست، پس وکیل نمودن طفل (صغیر ممیز) فقط در اجرای عقد، صحیح است در صورتی که ممیز بوده و شرایط را مراعات کند.

استثناء: صغیر ممیز به شرطی که شرایط عقد (قرارداد) را مراعات کند فقط می تواند در اجرای صیغه عقد وکیل باشد.

۱- سوال ۱۰۷ آزمون فوق العاده ی مرکز وکلای قوه قضائیه ۱۴۰۱؛ جهت تطبیق با پاسخنامه ی تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

۲- سؤال ۷۶ آزمون کانون وکلای دادگستری ۱۴۰۲؛ جهت تطبیق با پاسخنامه تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

وَيَشْتَرِطُ فِي الْمُوَكَّلِ كَوْنَهُ جَائِزُ التَّصَرُّفِ فِيمَا وَكَّلَ فِيهِ.

و در موکل شرط است آنچه را که وکالت در آن می‌دهد، تصرفش در آن جایز باشد؛

نکته: یعنی کسی که به دیگری در موردی وکالت می‌دهد خود باید در آن مورد جائز التصرف باشد. باید مالک آن باشد و یا قائم مقام مالک باشد (با اذن در وکالت) و همچنین باید از نظر قانون‌گذار مجبور نباشد در واقع ممنوع التصرف قانونی نیز نباشد^۱ یعنی اهلیت استیفاء داشته باشد.

فَلَا يَصِحُّ تَوْكِيلُ الْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفَهٍ أَوْ فَلَاسٍ فِيمَا حَجَّرَ عَلَيْهِمَا فِيهِ دُونَ غَيْرِهِ كَالطَّلَاقِ.

پس وکیل نمودن محجور علیه - به خاطر سفاهت یا افلاس - در آنچه که در آن محجور شده صحیح نیست، برخلاف آنچه در آن محجور نشده مانند طلاق (که می‌تواند دیگری را در آن وکیل کند).

نکته: اگر کسی در امور مالی محجور است نمی‌تواند دیگری را در آن امر وکیل نماید ولی اشکالی نیست که دیگری را در امور غیر مالی وکیل نماید (ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی)

وَأَنْ يَكُونَ إِيقَاعُهُ جَائِزاً لَهُ وَ لَوْ بِالتَّسْبِيبِ فَلَا يَصِحُّ مِنْهُ التَّوَكُّلُ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ أَوْ ابْتِيَاعِ الصَّيْدِ إِنْ كَانَ مُحْرَماً.

و شرط است که واقع ساختن آن چیز برایش (برای موکل) اگرچه تسبیباً، جایز باشد، پس وکیل گرفتن او (وکیل تعیین کردن توسط موکل) در عقد نکاح یا خریدن شکار در صورتی که مُحْرَم باشد صحیح نیست.

و فِي الْوَكِيلِ كَوْنِهِ مُتَمَكِّناً عَقْلاً وَشَرَعاً مِنْ مُبَاشَرَةٍ مَا تَوَكَّلَ فِيهِ فَلَا تَصِحُّ وَكَأَلُهُ الْمُحْرِمُ فِيمَا لَا يَجُوزُ لَهُ

و در وکیل شرط است که برای انجام مورد وکالت امکان عقلی و شرعی داشته باشد تا مورد وکالت را مباشرتاً انجام دهد، پس وکیل شدن مُحْرَم در آنچه که برای مُحْرَم جایز نیست صحیح نمی‌باشد،

كَابْتِيَاعِ الصَّيْدِ وَإِمْسَاكِهِ وَإِيقَاعِ عَقْدِ النِّكَاحِ.

مثال: مانند خریدن شکار و نگاهداری آن و واقع ساختن عقد نکاح.

۱- سوال ۱۰۸ آزمون فوق‌العاده‌ی مرکز وکلای قوه قضائیه ۱۴۰۱؛ جهت تطبیق با پاسخنامه‌ی تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

نکته: وکیل برای انجام مورد وکالت باید شرعاً در شرائطی باشد که امکان انجام آن را داشته باشد. در این دو مثالی که در متن آمده است، مثلاً احمد اگر مُحَرِّم باشد در حالتِ احرام حج بعضی از افعال و اعمال بر او حرام است. لذا وقتی شرعاً انجام بعضی از افعال برای احمد حرام است متعاقباً نمی‌تواند برای انجام دادن آنها وکیل شود. یعنی وقتی از طرف موکل، وکیل در امری می‌شود باید خودش شرعاً و عقلاً امکان انجام آن کار را داشته باشد. به همین خاطر است که قبلاً در متن اشاره شد که صغیر ممیز فقط امکان اجرای عقد را دارد نه بیشتر. از طرفی وکیل باید عقلاً هم امکان انجام مورد وکالت را داشته باشد. مثلاً اگر موکل به احمد وکالت دهد که فردا صبح در دادگاه کانادا برای من اعلام وکالت کن این وکالت عقلاً امکان پذیر نیست و لذا باطل است.

نکته مهم:

کسی که در امور مالی محجور است:^۱

- ۱- نه می‌تواند (در امور مالی) به کسی که محجور نیست وکالت دهد.
 - ۲- نه می‌تواند (در امور مالی) به کسی که محجور است وکالت دهد.
- کسی که در امور مالی محجور است می‌تواند در امور غیر مالی به کسی که محجور است و یا محجور نیست وکالت دهد.

اما کسی که در امور مالی محجور نیست:

- ۱- هم می‌تواند (در امور مالی) به کسی که در امور مالی محجور نیست وکالت دهد.
- ۲- هم می‌تواند (در امور مالی) به کسی که محجور است وکالت دهد.

تذکر: در مسئله ۶ اشاره می‌شود که تمام شرائط موکل و وکیل باید تا زمانی که مورد عقد وکالت انجام نشده است ادامه پیدا کند و اگر در طول مدت وکالت این شرایط از بین برود وکالت باطل است.

۱- جلوتر در مسئله ۴ نیز با نمودار همین بحث را توضیح داده‌ایم. لذا جهت مطالعه این مسئله به همراه مسئله ۴ با یکدیگر به صورت تطبیقی مطالعه شود.

اصل اولی (حکم اولی): مسلمان بودن وکیل بشرط نیست.^۱

لَا يَشْتَرُ فِي الْوَكِيلِ الْإِسْلَامُ فَتَصِحُّ وَكَالَةُ الْكَافِرِ بَلْ وَالْمُرْتَدِّ وَإِنْ كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ عَنِ الْمُسْلِمِ وَالْكَافِرِ شرط نیست که وکیل مسلمان باشد، پس وکیل شدن کافر، بلکه مرتد - اگر چه فطری باشد - از طرف مسلمان و کافر صحیح است،

إِلَّا فِيمَا لَا يَصِحُّ وَقُوعُهُ مِنَ الْكَافِرِ

استثنا: مگر در موردی که وقوع آن از کافر صحیح نیست،

كَابْتِإِيعِ الْمُصْحَفِ لِكَافِرٍ وَ كَاسْتِيفَاءِ حَقِّ مِنَ الْمُسْلِمِ أَوْ مُخَاصِمَةٍ مَعَهُ وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِمُسْلِمٍ.

مثال: مانند خریدن قرآن کریم برای کافر و مانند استیفای حقی از مسلمان یا مخاصمه ای با او (مسلمان) اگر چه برای مسلمان باشد.

نکته: اموری که وقوع آنها از طرف کافر صحیح نیست و لذا وکالت کافر نیز در آنها صحیح نیست:

۱. وکالت غیر مسلمان (کافر) از طرف موکل غیر مسلمان و یا مسلمان علیه مسلمان برای گرفتن حقی و یا در دعاوی (مخاصمه) صحیح نیست.
۲. وکالت دادن به کافر برای خرید قرآن کریم برای کافر و یا غسل و کفنی مسلمان و ... صحیح نیست.

۱- سؤال ۱۰۴ آزمون مرکز و کلاسی قوه قضائیه ۱۴۰۲؛ جهت تطبیق با پاسخنامه تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

تذکره: تصریف اصطلاحات فقهی؛^۱

◀ کافر:

برای تعریف کافر باید ابتدا آن را در علوم اسلامی تقسیم بندی نمود. لذا می‌گوییم: کافر در علم کلام و کافر در علم فقه. و کافر را به دو دسته کافر کلامی و کافر فقهی تقسیم می‌کنیم.

کافر کلامی: کسی که توحید یا یکی از لوازم آن را قبول ندارد، اگر چه در لفظ شهادتین را بگوید و به ضروریات دین عمل نماید.

کافر فقهی: کسی که به خدا یا پیغمبر و یا یکی از ضروریات دین اعتقاد نداشته باشد. البته در تعیین مصادیق کافر دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. کافر فقهی بنا بر موضوع فقهی‌ای که در آن بحث می‌شود، تقسیمات گوناگونی دارد.

رابطه کافر کلامی با کافر فقهی: رابطه بین کافر کلامی و کافر فقهی از لحاظ نسب اربعه منطقی، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر کافر کلامی کافر فقهی نیز هست، ولی ممکن است فردی کافر فقهی باشد، ولی کافر کلامی نباشد.

انواع کافر فقهی:

■ کافر کتابی:

همانطور که از نام آن مشخص است منظور کافری است که یک کتاب آسمانی داشته باشد. به عبارت دیگر، منظور از اهل کتاب، یهودی، نصرانی (مسیحی) و مجوس (زرتشتی) - البته بنا بر نظر مشهور - است.

نکته مهم: از نظر امام خمینی ره یهود و نصرانی کافر کتابی هستند و مجوسی کافری هستند که شبهه کتاب دارند.

■ کافر غیر کتابی:

در مقابل کافرانی که معتقد به کتاب آسمانی معتبری نباشند را کافر غیر کتابی می‌گویند.

نکته مهم: از نظر امام خمینی ره کفاری غیر از یهودی، نصرانی و مجوسی یا باید مسلمان شوند و یا کشته شوند. و لذا نمی‌توان با آنها قرارداد ذمه و امان منعقد نمود.

۱- دانشجویان عزیز دقت داشته باشند که این اصطلاحات فقهی در تمام مباحثی که از این به بعد پیش رو خواهیم داشت کاربرد دارد لذا لازم است کاملاً آنها را مورد توجه قرار دهید.

□ اقسام کافر کتابی:

کافر اهل کتاب یا حربی است یا غیر حربی.

□ کافر حربی:

شخص غیر مسلمانی که مُعاند و دشمنِ حکومتِ اسلامی است و با مسلمانان در حال جنگ و یا در حال اعلام جنگ باشد. یعنی بالفعل یا بالقوه در حال جنگ با حکومت اسلامی است. این کافر هیچ‌گونه پیمانی از قبیل مُعاهده و عقد امان و صلح با مسلمین ندارد. کافر حربی می‌تواند اهل کتاب یا غیر اهل کتاب باشد. جان و مال و امنیت او از سوی حکومت اسلامی مَصونیت و امنیتی ندارد. بر اساس آموزه‌های اسلام می‌توان با تشخیص حاکم اسلامی با کافر حربی اگر قصد توطئه نداشته باشد، قرارداد صلح بست.

□ کافر ذمی (کافر غیر حربی):

غیر مسلمانان و اهل کتابی هستند که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند. احترام به قوانین جامعه اسلامی، همکاری نکردن با دشمن مسلمانان و پرداخت جزیه از وظایف آنها نسبت به جامعه اسلامی شمرده شده است. حکومت اسلامی نیز باید امنیت آنها را تأمین کرده و مالکیتش را به رسمیت بشناسد و در مسائل قضایی و احوال شخصیه به آیین خودش ارجاع دهد.

◀ مُرتد:

به شخصی اطلاق می‌گردد که مسلمان بوده است و دین اسلام را برگزیده است و سپس از اسلام خارج شده باشد.

اقسام مرتد:

□ مُرتد فطری:

شخصی که پدر و مادر او یا یکی از آنها در هنگام به دنیا آمدن او مسلمان باشند و خود او نیز پس از تشخیص دادن و بلوغ، مسلمان باشد و سپس کافر شود.

□ مُرتد ملی:

کافری که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده ولی پس از قبول اسلام مجدداً کافر گردیده است.

۱- برای مطالعه تطبیقی احکام جزائی مُرتد با مرتد مراجعه کنید به، کتاب الحدود، خاتمة فی سائر العقوبات، ارتداد، مسئله ۱

مسأله ۴

وکالت سفیه و مفلس در امور مالی و غیر مالی

تَصِحُّ وَكَالَةُ الْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفِهِ أَوْ فَلْسٍ عَنْ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ لَا حَجَرَ عَلَيْهِ.

وکیل شدن کسی که به جهت سفاهت یا افلاس (ورشکستگی) محجور شده، از طرف کسی که حجری بر او نیست (محجور نیست) صحیح است.

نکته: معیار در وکالت توانایی بالقوه انجام امری است که شخص برای آن وکیل شده است. لذا اگر مثلاً علی در حال حاضر ورشکسته باشد می‌تواند از طرف محمد که در امور مالی محجور نیست در هر امری وکیل شود خواه امور مالی و خواه امور غیر مالی. باید دقت کرد این مسئله با ماده ۶۸۲ قانون مدنی تعارض دارد در قانون فقط وکالت ورشکسته به صورت مطلق (ماده ۴۱۸ قانون تجارت) و همچنین سفیه در عقود مجانی پذیرفته شده است و حال آنکه در این مسئله وکالت ورشکسته و سفیه در امور مالی به طور مطلق پذیرفته شده و صحیح است. تفاوت این مسئله و مسئله ۲ را که در مورد شرایط موکل بود در کنار هم مقایسه نمائید. در مسئله ۲ گفته شد: موکلی که مفلس یا سفیه است نمی‌تواند در امور مالی وکالت به غیر دهد. این مسئله بر عکس است. یعنی اگر وکیل مفلس یا سفیه باشد می‌تواند از موکل غیر مفلس یا غیر محجور (سفیه) وکالت در هر امری اعم از مالی و غیر مالی بگیرد. چرا که امور را وکالتاً از طرف موکل انجام می‌دهد نه اصالتاً برای خودش.

وکالت دادن کسی که در امور مالی محجور است، به وکیلی که در امور مالی محجور نیست:

به امور مالی صحیح نیست. لَا تَصِحُّ

به امور غیر مالی صحیح است. تَصِحُّ

وکالت دادن کسی که در امور مالی محجور نیست، به وکیلی در امور مالی محجور است:

به امور مالی صحیح است. تَصِحُّ

به امور غیر مالی صحیح است. تَصِحُّ

نتیجه: فقط محجور بودن موکل باعث عدم صحت وکالت (التصحُّ) می‌شود و محجور بودن وکیل در صحت وکالت تأثیری ندارد (تصحُّ)

مسأله ۵

وکالت دادن صغیر^۱

لَوْ جَوَّزْنَا لِلصَّبِيِّ بَعْضَ التَّصَرُّفَاتِ فِي مَالِهِ كَالْوَصِيَّةِ بِالْمَعْرُوفِ لِمَنْ بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ جَازَ لَهُ التَّوَكُّيلُ فِيمَا جَازَ لَهُ.

اگر برای طفل (صغیری که به سن ۱۰ سال رسیده است) بعضی از تصرفات را در مالش جایز بدانیم - مانند وصیت کردن به کارهای معروف و خوب برای کسی که ده ساله است - جایز است در آن چیزی که برایش جایز است، کسی را (به عنوان) وکیل تعیین نماید.

نکته: در مسئله ۲ بحث وکیل شدن صغیر در مجرد اجرای عقد بود که اگر به ۱۰ سال برسد و شرایط اجرای عقد را مراعات کند می تواند فقط در اجرای عقد وکیل شود. در این مسئله بحث در خصوص صغیری است که به ۱۰ سالگی رسیده است که در این حالت می تواند در امور خیر و عام المنفعة وکالت به غیر نیز بدهد. و به عنوان موکل مستقلاً و بدون دخالت ولی باشد. مثلاً وکالت در هبه کردن یا وقف کردن اموالش برای فقراء توسط خودش جائز است. همچنان که وصیت کردن صغیر ۱۰ ساله به امور خیر صحیح است.

تذکره ۲: در خصوص اقرار صبی نیز همین حکم جاری شود* جهت مطالعه تطبیقی به کتاب الاقرار، مسئله ۸ مراجعه شود.

مسأله ۶

تداوم شروط موکل و وکیل تا پایان عقد وکالت^۲

مَا كَانَ شَرْطًا فِي الْمُوَكَّلِ وَالْوَكِيلِ ابْتِدَاءً، شَرْطٌ فِيهِمَا اسْتِدَامَةً

آنچه که ابتدائاً در موکل و وکیل شرط است در ادامه اش هم شرط می باشد،

۱- سؤال ۱۷۳ آزمون کانون وکلای دادگستری ۱۴۰۰؛ جهت تطبیق با پاسخنامه تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

۲- سؤال ۱۰۹ آزمون مرکز وکلای قوه قضائیه ۱۳۹۹؛ جهت تطبیق با پاسخنامه تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

فَلَوْ جَنَّا أَوْ أَعْمَى عَلَيْهِمَا أَوْ حُجِرَ عَلَى الْمُؤَكَّلِ فِيمَا وَكَّلَ فِيهِ بَطَلَتْ الْوَكَالَةُ عَلَى الْأَحْوِطِ

پس اگر وکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شوند یا موکل در آنچه که وکالت داده محجور شود، بنا بر احتیاط (واجب) وکالت باطل می‌شود.

و لَوْ زَالَ الْمَانِعُ إِخْتِاجَ عَوْدِهَا إِلَى تَوْكِيلِ جَدِيدٍ.

و اگر مانع برطرف شود برگشتن وکالت به وکیل نمودن مجدد احتیاج دارد.

نکته: یعنی شرایطی که برای عقد وکالت ذکر شد باید در طول مدتی که وکیل اذن در وکالت دارد وجود داشته باشد و اگر هر یک از شرایط از بین برود نیاز به عقدی جدید است. این شرط یعنی ادامه دار بودن شرایط وکالت، از برای اذنی بودن عقد وکالت است. نکته این مسئله در اشتراک این شرط برای موکل و وکیل است.

تذکر: این مسئله با مسئله ۲ به صورت تطبیقی مطالعه شد.

اگر وکیل یا موکل مجنون یا بیهوش (إغماء) شوند وکالت باطل است.

در صورتی که، موکل در امور مالی محجور شود اگر وکالتی که قبلاً داده است در امور مالی باشد باطل می‌شود.

در صورتی که اگر وکیل در امور مالی محجور شود و وکالت در امور مالی باشد وکالت باطل نمی‌شود.

مسأله ۷

شَرَطِيَّةٌ قَدْرَتِ شَرْعِيٍّ فِي مَوْرَدِ وَكَالَتِ بَرَايِ مَوْكَلٍ: يَعْنِي مَوْرَدِ وَكَالَتِ نَامَشْرُوعِ نَبَاشِدِ.^۱

يَشْتَرِطُ فِيمَا وَكَّلَ فِيهِ أَنْ يَكُونَ سَائِعًا فِي نَفْسِهِ وَأَنْ يَكُونَ لِلْمَوْكَلِ سَلْطَنَةٌ شَرْعًا عَلَى إِيقَاعِهِ.

در آنچه که در آن وکالت داده می‌شود (مورد وکالت) شرط است که ذاتاً جایز باشد و موکل بر واقع ساختن آن شرعاً قدرت داشته باشد،

۱- سوال ۱۰۹ آزمون فوق العاده‌ی مرکز وکلای قوه قضائیه ۱۴۰۱؛ جهت تطبیق با پاسخنامه‌ی تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.

نکته: یعنی شارع انجام دادن مورد وکالت را برای موکل منع نکرده باشد. در اینجا موکل را آورده است. دلیل این است که اگر مثلاً موکل مسلمانی به وکیل غیر مسلمانی وکالت بدهد که شراب خریداری کند این وکالت باطل می‌شود. چه آنکه خرید شراب برای غیر مسلمان اشکالی ندارد. لذا این نکته ظریف در مسئله نهفته است.

فَلَا تَوَكَّلْ فِي الْمَعَاصِي كَالْغَضَبِ وَ السَّرِقَةِ وَ الْقِمَارِ وَ نَحْوَهَا وَ لَا عَلَى بَيْعِ مَالِ الْغَيْرِ مِنْ دُونِ وِلَايَةِ عَلَيْهِ
پس بر معصیت‌ها مانند غضب و دزدی و قمار و مثل آن‌ها و فروش مال دیگری بدون آن که ولایتی بر آن داشته باشد، وکیل گرفتن صحیح نیست.

وَ لَا تَعْتَبِرُ الْقُدْرَةَ عَلَيْهِ خَارِجاً مَعَ كَوْنِهِ مِمَّا يَصِحُّ وَقُوعُهُ مِنْهُ شَرْعاً
و قدرت داشتن بر آن در خارج - با این که وقوع آن از او شرعاً صحیح است - معتبر نیست؛

فَيَجُوزُ لِمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى اخْتِذِ مَالِهِ مِنْ غَاصِبٍ أَنْ يُوَكَّلَ فِيهِ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ.
پس برای کسی که قدرت گرفتن مالش را از غاصب ندارد، جایز است که کسی را که بر آن قدرت دارد، وکیل نماید.

نکته: اگر شخصی در عالم خارج و بیرون نمی‌تواند عملی را خودش انجام دهد می‌تواند آن را به دیگری که توانایی انجام آن را دارد بسپارد. در بیشتر مواقع نیز وکالت دادن موکل برای این است که خودش قدرت انجام مورد وکالت را ندارد و یا انجام مورد وکالت برایش دشوار است. در واقع قدرت عقلی و عرفی در مورد وکالت شرط نیست بلکه قدرت شرعی شرط است. و منظور از قدرت شرعی نیز عدم منع از وقوع عمل یا مورد وکالت از طرف شارع و یا قانون‌گذار است.

مسأله ۸

فرض وکالت دادن در موردی که هنوز سبب آن برای موکل ایجاد نشده است و موکل شرعاً و یا عقلاً امکان انجام آن را ندارد (حو حالت دارد):

۱. یا وکالت به چیزی است که هنوز ایجاد نشده بدون اینکه وکالت به سبب و علت آن باشد (یعنی بدون وکالت به امر متقدم) که در اینجا وکالت باطل است.
۲. یا وکالت به چیزی است که سبب و علت آن به وجود نیامده است ولی ابتدا وکالت به سبب و علت آن داده می‌شود (یعنی وکالت همراه با وکالت به امر متقدم) که در اینجا وکالت صحیح است.

لَوْ لَمْ يَتِمَّ كُنْ شَرْعاً أَوْ عَقْلاً مِنْ إِيْقَاعِ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ حُضُورِ أَمْرٍ غَيْرِ حَاصِلٍ حِينَ التَّوَكُّلِ

اگر شرعاً یا عقلاً بر واقع ساختن چیزی تمکن نداشته باشد مگر بعد از پیدا شدن چیزی که در وقت وکالت دادن حاصل نیست، (یعنی وکالت دادن به امری که امکان انجام آن از نظر شرعی یا عقلی در زمان وکالت دادن برای موکل وجود ندارد. مگر اینکه بعداً یک مقدمه‌ای ایجاد شود که موکل امکان شرعی و یا عقلی برای انجام آن را پیدا کند.)

كَتَطْلِيقِ إِمْرَأَةٍ لَمْ تَكُنْ فِي حَبَالَتِهِ

مثال ۱: مانند (وکالت دادن در) طلاق دادن زنی که در زوجیت او نیست (یعنی در عُلقه زوجیت موکل نیست)

تذکر: وکالت دادن در طلاق زنی که در زوجیت موکل نیست باطل است زیرا، هنوز سبب و علت یعنی نکاح، ایجاد نشده است. (وکالت به امری بدون وکالت به مقدمه آن)

و تَزْوِيجِ مَنْ كَانَتْ مُرْوَجَةً أَوْ مُعْتَدَّةً وَنَحْوِ ذَلِكَ

مثال ۲: و (وکالت دادن در) ازدواج با زنی که در زوجیت مرد دیگری است و یا در عده و مانند آن است.

تذکر: وکالت دادن در ازدواج با زنی که در عُلقه زوجیت مردی دیگر است و یا وکالت دادن در ازدواج با زنی که در عده است، باطل است. چون وکالت در امری است که اصلاً غیر قابل توکیل می‌باشد. زیرا یک امر نامشروع است و وکالت در امر نامشروع باطل است.

نکته: یعنی در جایی که مورد وکالت امکان وقوع ندارد وکالت دادن صحیح نیست. مثل زمانی که حسن به مریم وکالت می‌دهد که زهرا را که در نکاح محمد است به عقد او درآورد. اما در جایی که وکالت امکان وقوع دارد وکالت دادن صحیح است. یعنی زمانی که ابتدا وکالت در سبب و علت داده شود و سپس وکالت در مسبب و معلول داده شود. مثل اینکه حسن به مریم وکالت دهد تا زهرا را به عقد او درآورد و در عین حال وکالت در طلاق زهرا نیز به مریم بدهد.

مهم این است که ابتدا وکالت در امری دهد که مقدمه امر دیگر است و در عین حال می‌تواند بعد از وکالت در آن مقدمه وکالت در امر بعدی که مبتنی بر آن مقدمه است را نیز بدهد. مانند اینکه وکالت در بیع یک آپارتمان توسط علی به لیلی داده شود و همچنین همزمان وکالت در هبه آپارتمان نیز داده شود. و همچنین مثال وکالت در نکاح و طلاق نیز به همین صورت است که در ادامه متن به آن اشاره می‌شود.

فَلَا إِشْكَالَ فِي جَوَازِ التَّوَكُّيلِ فِيهِ تَبَعًا لِمَا تَمَكَّنَ مِنْهُ بِأَنْ يُوَكَّلَهُ فِي إِيقَاعِ الْمُرتَبِ عَلَيْهِ ثُمَّ إِيقَاعِ مَا رُتِبَ عَلَيْهِ

در جواز (جائز بودن) وکالت دادن در آن به تبع آنچه که **متمکن** از آن می‌باشد، اشکالی نیست، به این که در ایقاع امر **مقدم** به او وکالت بدهد سپس در ایقاع آنچه که بر آن مترتب است وکالت دهد؛

تذکر: منظور از ایقاع در این متن وقوع یک امر و مورد است نه ایقاع به عنوان یک عمل حقوقی.

بِأَنْ يُوَكَّلَهُ مَثَلًا فِي تَرْوِيجِ امْرَأَةٍ لَهُ ثُمَّ طَلَقَهَا

مثال ۱: ابتدا وکالت بدهد که وکیل، زنی را به ازدواج او درآورد و سپس وکالت در طلاق همان زن بدهد.

أَوْ شِرَاءِ مَالٍ ثُمَّ بَيْعِهِ وَنَحْوِ ذَلِكَ.

مثال ۲: یا وکالت بدهد که وکیل مالی را ابتدا برای او بخرد و سپس همان مال را بفروشد.

تذکر: در اینجا چون ابتدا وکالت به سبب و علت به وجود آورنده داده شده است و از پس آن وکالت به سبب وکالت به مسبب و معلول داده شده است هر دو وکالت صحیح است. در مثال ۱ اول سبب طلاق را که نکاح است با وکالت ایجاد کرده است و سپس وکالت در طلاق داده است در مثال ۲ سبب فروختن که خرید و ایجاد ملکیت است را با وکالت ایجاد کرده است و سپس به فروش، وکالت داده است لذا وکالت در هر دو مثال صحیح است.

فرض وکالت تام‌الاختیار در تمام امور به صورت کلی

كَمَا أَنَّ الظَّاهِرَ جَوَازُهُ لَوْ وَقَعَتْ الوَكَالَةُ عَلَى كُلِّ يَكُونُ هُوَ مِنْ مَصَادِقِهِ

و مانند این مثال چنانچه اگر وکالت کلی به او (به وکیل) بدهد که این یکی از مصادیق آن باشد، ظاهراً جایز است همان‌طور که در همه کارهایش به او (موکل) وکالت بدهد،

كَمَا لَوْ وَكَّلَهُ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِهِ فَيَكُونُ وَكِيلاً فِي الْمَتَجَدِّدِ فِي مِلْكِهِ بِهَيْبَةٍ أَوْ إِرْثٍ بَيْعاً وَ رَهْناً وَ غَيْرَهُمَا

مثال برای وکالت دادن به کلی امور: پس در ملکیت جدید او (موکل) هم که به هبه یا ارث ایجاد شده است، از نظر فروش و رهن و غیر این موارد، وکیل می‌باشد.

نکته: از کلمه جمیع در متن عربی متوجه می‌شویم که وکالت به عام است و بحث از تعمیم مورد وکالت به تمام امور است. وکالت کلی یعنی یک شخص در تمام امور به دیگری وکالت بدهد و این نوع وکالت صحیح است. یعنی اگر موکل وکالت تام‌الاختیار در تمام امور خود را به صورت عام به وکیلی بدهد در این صورت اگر در اموال موکل بعد از وکالت مالی اضافه شود وکیلی که قبل از اضافه شدن آن مال وکالت داشته است در انجام امور مربوط به آن مال جدید نیز وکالت دارد. و نیازی به وکالت جدید نیست. در واقع وکالت به کلی چون شامل امر متقدم نیز می‌شود صحیح است. یعنی هم شامل وکالت به علت و سبب و هم شامل وکالت در معلول و مسبب می‌شود. در متن بالا وقتی می‌گوید: شامل یکی از مصادیق آن باشد یعنی همان وکالت به امر متقدم و وکالت به سبب و علت که این نوع وکالت صحیح است.

وَ أَمَّا التَّوَكُّيلُ إِسْتِقْلَالاً فِي خُصُوصِهِ مِنْ دُونِ التَّوَكُّيلِ فِي الْمُرْتَبِ عَلَيْهِ فَفِيهِ إِشْكَالٌ بَلِ الظَّاهِرُ عَدَمُ الصَّحَّةِ.

و اما وکیل نمودن به طور استقلال در خصوص امر مرتب بدون آن که توکیلی در امر متقدم بر آن باشد دارای اشکال است، بلکه ظاهراً صحیح نیست؛

تذکر: از متن بالا به بعد توضیح همان موارد اول مسئله است که وکالت در مسبب و معلول، بدون وکالت در سبب و علت بود که در آن موارد وکالت باطل است. یعنی اگر وکالت در امری نیاز به یک امر متقدم داشته باشد باید ابتدا به آن امر متقدم وکالت داد و سپس به آن امری که بعد از امر متقدم ایجاد می‌شود وکالت داد. نه اینکه به صورت استقلالی و جداگانه به آن معلول و مسبب وکالت داد. که در این صورت وکالت باطل است.

مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ مَا كَانَ الْمُرْتَبُ عَلَيْهِ غَيْرِ قَابِلٍ لِلتَّوَكُّلِ كَانْقِضَاءِ الْعِدَّةِ أَوْ قَابِلًا.

چه امر متقدم بر مورد وکالت قابل توکیل نباشد مانند انقضای عده، یا قابل توکیل باشد،

تذکر: در ۲ مثال زیر چون وکالت دادن نامشروع است، وکالت جایز نیست. (لایجوز) هر چند وکالت به امر متقدم و مترتب علیه داده شود ولی باز هم وکالت در این مثال‌ها جایز نیست.

فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُوَكَّلَ فِي تَرْوِيجِ الْمُعْتَدَّةِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا

مثال ۱ برای امر غیر قابل توکیل: پس وکالت دادن در ترویج زن عده دار بعد از پایان عده‌اش. جایز نیست.

(فَلَا يَجُوزُ) وَ الْمَرْوَجَةِ بَعْدَ طَلَاقِهَا

مثال ۲ برای امر غیر قابل توکیل: و ترویج زنی که در حباله زوجیت است بعد از طلاقش، جایز نیست.

تذکر: در ۲ مثال زیر چون وکالت ابتدا به امر متقدم و مترتب علیه داده نشده است و وکالت به صورت استقلالی و مستقیم به امری که نیاز به امر مترتب علیه دارد، داده شده است، وکالت جایز نیست. (لایجوز)

و كَذَا (لَا يَجُوزُ) فِي طَلَاقِ زَوْجَةٍ سَيَبْنُكُهَا

مثال ۱ برای امر قابل توکیل: و همچنین وکالت دادن در طلاق زوجه ای که در آینده او را به ازدواج در می‌آورد، جایز نیست.

أَوْ (لَا يَجُوزُ) بَيْعِ مَتَاعٍ سَيَبْشَرِيهِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.

مثال ۲ برای امر قابل توکیل: یا در فروش کالایی که بعداً آن را می‌خرد و مانند این‌ها جایز نیست.

نکته: اگر بدون اینکه به مقدمه‌ای که برای ایجاد امری لازم است وکالت دهد؛ مستقیماً به موردی که پس از مقدمه به وجود می‌آید وکالت دهد این وکالت باطل است.^۱ مثلاً وقتی هنوز احمد وکالت در نکاح زهرا را به حسین نداده است مستقیماً وکالت در طلاق او را بدهد یا مثلاً وقتی محمد به وکیل دادگستری، وکالت در طرح دعوی بدوی را نداده است وکالت در اخذ اموال به دست آمده از دعوی بدوی که هنوز طرح نشده است را بدهد. ابتدا باید دعوی طرح شود و متعاقب آن بعد از صدور حکم اخذ اموال در اجرای احکام صورت پذیرد.

مسأله ۹

شرط صحت وکالت قابلیت واگذاری عمل مورد وکالت به دیگری است^۲

يَشْتَرِطُ فِي الْمَوْكَلِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ قَابِلًا لِلتَّفْوِيضِ إِلَى الْغَيْرِ بَأَنْ لَمْ يَعْتَزِرْ فِيهِ الْمُبَاشَرَةُ مِنَ الْمَوْكَلِ

شرط است که مورد وکالت قابل تفویض به دیگری باشد؛ به این که مباشرت خود موکل در آن معتبر نباشد،

فَلَوْ تَقَبَّلَ عَمَلًا بِقَيْدِ الْمُبَاشَرَةِ لَا يَصِحُّ التَّوَكُّيلُ فِيهِ

پس اگر عملی را قبول کند که مقید به مباشرت خودش (موکل) باشد توکیل در آن صحیح نیست.

نکته: مورد وکالت نباید از اموری باشد که باید حتماً خود شخص انجام دهد. یعنی نباید از مواردی باشد که قانون‌گذار یا شارع از شخص آن مورد را خواسته باشند و اصطلاحاً قائم به شخص و غیر قابل واگذاری باشد.

وَأَمَّا الْعِبَادَاتُ الْبَدَنِيَّةُ كَالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَغَيْرَهَا فَلَا يَصِحُّ فِيهَا التَّوَكُّيلُ وَإِنْ فُرِضَ صِحَّةُ

النِّيَابَةِ فِيهَا عَنِ الْحَيِّ كَالْحَجِّ عَنِ الْعَاجِزِ أَوْ عَنِ الْمَيِّتِ كَالصَّلَاةِ وَغَيْرِهَا فَإِنَّ النِّيَابَةَ غَيْرَ الْوَكَاةِ إِعْتِبَارًا.

و اما توکیل در عبادت های بدنی مانند نماز و روزه و حج و غیر این ها صحیح نیست اگرچه فرضاً نیابت در آن ها از زنده صحیح باشد مانند حج از شخص عاجز، یا از میت مانند نماز و غیر این ها؛ زیرا نیابت اعتباراً غیر از وکالت است،

۱- در اینجا مقصود از مقدمه، مقدمه وجود است. که در اصول فقه در فصل ادله استنباط احکام ذیل دلیل عقل مطالعه می‌کنیم.

۲- سؤال ۱۰۶ آزمون مرکز وکلای قوه قضائیه ۱۳۹۸؛ جهت تطبیق با پاسخنامه تشریحی به بخش آخر کتاب مراجعه فرمائید.